



خطر توجیه اسلامی بودن علوم

نقد جنبه‌هایی از نظریه علم دینی آیت‌الله جوادی آملی

حجت‌الاسلام علی‌رضا پیروزمند

پیشینه

تفکیک علم به دینی و غیر دینی، از دیرباز مورد توجه بوده است. پس از رنسانس و در عصر روشنگری سکولاریسم نه تنها به عنوان جدایی دین از سیاست، بلکه به معنای جدایی دین از علم شکل گرفت. سخن از «علم دینی» که پیش از رنسانس مطرح بود، در عصر روشنگری افول کرد اما در سالیان اخیر حتی در غرب نیز این مسأله دوباره مورد توجه قرار گرفته است. در ایران اسلامی این مسأله از هنگام انقلاب فرهنگی مورد توجه نخبگان جامعه واقع شد و هرچه زمان گذشت ضرورت این بحث بیشتر درک شد. به همین دلیل در سالیان اخیر این امر با جدیت بیشتری مورد گفت‌وگوی نخبگانی جامعه قرار گرفته است. اما آنچه که در ایران اسلامی باید به دنبال آن باشیم، طبیعتاً نه علم دینی، بلکه «علم اسلامی» است. در واقع اطلاق علم دینی با مسامحه و به سبب سابقه تاریخی این موضوع است.

مفهوم‌شناسی

وقتی از علم اسلامی سخن می‌گوییم، مرادمان نسبت یافتن آنچه به عنوان علم از آن یاد می‌شود به اسلام است. البته منظور از علم نیز دانش‌هایی است که مسأله محورند و قدرت حل مسأله و تصمیم‌گیری به انسان می‌دهند. به عبارت دیگر انسان در ایجاد جامعه‌ای برای زیست بهتر، به دانشی نیاز دارد؛ اکنون موضوع سخن این است که آیا این دانش اسلامی است یا قابل اسلامی شدن هست؟ مقصود از اسلام در «علم اسلامی» نیز معرفت اسلامی است؛ یعنی معارفی که به قرآن و روایات اهل بیت مستند می‌شوند و خاستگاه این علوم و معیار صحت آن‌ها ولو با واسطه، به قرآن و سنت برمی‌گردد. قید «با واسطه» در این جا قید مهمی است؛ به این دلیل که اسلامی شدن علم به معنای نقلی شدن آن و این که همه نظریه‌های علمی به صورت مستقیم از کتاب و سنت استنباط شود، نیست.

اما چرا به علم اسلامی نیاز داریم و اگر به آن دست پیدا نکنیم چه اتفاقی می‌افتد؟ اگر این مقدمه که علم ابزار تصرف، تصمیم‌گیری و تمدن‌سازی محسوب می‌شود

را بپذیریم و معتقد باشیم که علم، اسلامی و غیر اسلامی دارد، اگر از علمی که اسلامی نیست و یا غیر اسلامی است برای تحقق اهداف خود استفاده کنیم، ناکام خواهیم ماند. چنین علمی به تدریج ارزش‌های خود را بر جامعه تحمیل می‌کند و یک تهاجم فرهنگی تمام عیار از طریق نظام کارشناسی موجه در جامعه شکل می‌گیرد. در نتیجه انقلاب فرهنگی به معنای منفی ابتدا در نخبگان و سپس در بدنه جامعه شکل می‌گیرد. و این خود یک مانع بزرگ فراروی ارزش‌های جامعه خواهد بود. اما درک این نکته نکته‌ای است که می‌توان علم را اسلامی کرد یا این که علم اسلامی امکان وجود و تحقق دارد یا خیر، به مقدماتی نیاز دارد. صرف نظر از این که سخن از اسلامی یا غیر اسلامی بودن

علم درست باشد یا خیر، علم خصوصاً در سده‌های اخیر، پدیده‌ای انسان‌ساخته و نیز اجتماعی بوده است. انسان متناسب با خواست و نیاز خود به دنبال حل مسائل می‌رود که در حل آن‌ها به نظریه‌پردازی نیاز دارد و مجموعه این نظریات، علوم را شکل می‌دهند. به همین دلیل شاهد آن هستیم که نیازهای بشر تخصصی‌تر شده و رشته‌های جدیدی متولد شده‌اند. در عین حال علم پدیده اجتماعی است؛ زیرا به‌ویژه در دوران معاصر، نیاز یک فرد به تنهایی مبنای تولید علم نیست؛ بلکه نیاز اجتماعی منجر به تولید علم می‌شود. حتی می‌توان گفت در سالیان گذشته، فراتر از نیاز اجتماعی، نیازهای جهانی در تولید علم تأثیر گذار بوده است. با این بیان مشخص می‌شود که علم ضرورتاً موصوف به اسلامی و غیر اسلامی یا دینی و غیر دینی است. زیرا نیازهای انسان و جامعه دینی و اسلامی، از نیازهای انسان و جامعه غربی متفاوت است. البته این تفکیک ناظر به علوم انسانی و اجتماعی است.

با این معیار، می‌توان گفت که علم، راه ما را به سوی واقعیت باز می‌کند و تقریر و بیان صحیحی از مسائل انسان و جامعه و جهان به عالم یا مصرف‌کننده علم تحویل می‌دهد. پس اگر علم گزاره‌های معرفتی استواری نداشته باشد و انسان را به سمت مقصد خویش راهنمایی نکند، اگرچه با عنوان علم خوانده و ارائه شود، در حقیقت علم نیست. از سوی دیگر از نگاه انسان مؤمن و دین‌دار، بشر در صورتی بینش صحیحی نسبت به خود و جامعه و جهان می‌یابد که مبتنی بر معارف وحیانی که از غیب به انسان ابلاغ شده، بیاندیشد و نظریه‌پردازی کند؛ در غیر این صورت تنها بر چهل خویش افزوده است. از این رو معارف وحی، راهنما و راهبر علوم انسانی و اجتماعی تلقی می‌شوند.

دست‌یابی به علم واقعی

ممکن است برخی از نظریه‌پردازان معتقد باشند که انسان می‌تواند مستقل از آموزه‌های وحی (قرآن و سنت)، به واقعیت دست یابد؛ یعنی دانشمندانی که معتقد به وحی نیستند و با عقل مستقل خود به شناخت جهان می‌پردازند نیز ممکن است به علم دست پیدا کنند. به عبارت دیگر، اگرچه علم آن‌ها متکی به قرآن و سنت به دست نیامده اما به آن گوهری که واقع‌نما و حقیقت‌یاب است دست پیدا کرده‌اند.

البته این سخنی قابل تأمل است. زیرا معنای آن می‌تواند این باشد که بشر مستقل از کتاب و سنت، قدرت دست‌یابی به علم و معرفت صحیح را دارد. در واقع شائبه این مسأله مطرح می‌شود که بشر دست‌کم در بخشی از معارف و شاید در حوزه‌های وسیعی از علوم، می‌تواند مستقل از سنت، به حقیقت و علم به واقع دست یابد. در نتیجه اسلامی بودن یا اسلامی شدن علم و تفاوت علم اسلامی و غیر اسلامی در یک چرخش پنهان، از موضوعیت خواهد افتاد. در واقع هرچند ابتدا این گونه عنوان می‌شود که غیر از علم اسلامی، علمی در کار نیست اما اگر تبیین ناصوابی از این نظریه ارائه شود، در گام‌های بعدی به توجیه محکمی برای اسلامی بودن مجموعه کثیری از علوم

هرچند ابتدا این گونه عنوان می‌شود که غیر از علم اسلامی، علمی در کار نیست اما اگر تبیین ناصوابی از این نظریه ارائه شود، در گام‌های بعدی به توجیه محکمی برای اسلامی بودن مجموعه کثیری از علوم موجود سکولار در حوزه انسانی و اجتماعی تبدیل خواهد شد. این نتیجه‌ای است که باید نسبت به آن هوشیار بود.

ممکن است برخی از نظریه‌پردازان معتقد باشند که انسان می‌تواند مستقل از آموزه‌های وحی (قرآن و سنت)، به واقعیت دست یابد. اما معنای آن می‌تواند این باشد که بشر دست‌کم در بخشی از معارف و شاید در حوزه‌های وسیعی از علوم، می‌تواند مستقل از سنت، به حقیقت و علم به واقع دست یابد. در نتیجه اسلامی بودن یا اسلامی شدن علم و تفاوت علم اسلامی و غیر اسلامی در یک چرخش پنهان، از موضوعیت خواهد افتاد.